

روز عاشورا

سفرانی دکتر محمد رضا سنگری

تهیه و تنظیم: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ عاشورا

کمیته پژوهش

www.roozedahom.com



صلی الله علیک یا مولای یا ابا عبدالله علی الارواح التی حلت
 بفنائک، السلام علی الخد التریب ، السلام علی شیب الخضیب ، السلام علی
 المقطوع الوتین والسلام علی المحامی بلامعین

توصیفی از عاشورا

روز عزیز و رضیت عظیم عاشورا، روز صدور عالی ترین روشن ترین و والاترین سند عشق ایمان، ایثار و پا کبازی، روز صیغه ی آسمانی یا فتن زمین، روز مباحات فرشتگان به انسان، روز عزت خداوند، روز عزت انسان و روزی که یک روز نیست؛ یک تاریخ است. همه ی سرمایه و آبرو و عظمت و داشته ی انسان، آینه ی تمام نمای نشان دادن جلال و جمال و کمال حق، روز حسین! و روز کهکشانی از ستاره هایی که عاشقانه و عارفانه و صادقانه هستی خویش را به پیشگاه حق تقدیم کردند. در ساعت ۱۱/۵۷ الحظت سازنده ی نماز امام حسین (ع) بوده است. در بر پایی نماز عاشورا که لحظه های بزرگ اتصال جان و قلب و هستی وجود مان به بزرگترین گوهر هستی ابا عبدا... است؛ بر آنم؛ که چشم انداز و منظری به کربلای حسین (ع) باز کنم مبحثی که کمتر به آن پرداخته شده. قبل از آن مقدمه ای لازم است و آن اینکه: حضرت در صبح عاشورا پس از آمادگی شبانگاه، زمزمه ها و تهجد ها، جهت امان طلبیدن و تأخیر انداختن حادثه به یارانش چنین فرمودند: «برای خدایمان نماز بگذاریم و دعا بکنیم». حضرت دعا و استغفار را دوست دارند. پس از یک شب بزرگ شبی که برایش تعبیری جز لیلۃ القدر نداشت. شبی که لیلۃ القدر تاریخ اسلام است. یاران پلک بر هم نگذاشتند و خود را برای فردا آماده کردند. طنین سخن امام حسن مجتبی (ع) در گوش همه می پیچید که: لا یومَ کیومکَ یا ابا عبدا...؛ هیچ روزی مثل روز عاشورا نیست. بعد از آن همه آراستی و پیراستگی و تهجد و غسل شب عاشورا؛ نماز صبح را بر پا کردند و تعقیبات نماز را خواندند. و برای روز بزرگ عاشورا آماده شدند. دشمن را دعوت کردند. «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَّا لَمُوتِ الی قنطره، تعبرُ بکم عن البئوس والزرء الی الجنان الواسعه والنعم الدائم». شور و جان دوباره ای به یاران داد. و یاران در کربلا سمعی کردند. شمشیر بر هم زدند و آغوش برای همدیگر گشودند و خندان آماده ی شهادت شدند. در شب عاشورا خیلی بیتاب بودند. به خصوص چهره ای مانند حضرت حبیب بسیار بیتابی می کرد. لحظاتی پیش از اذان ظهر «حبیب بن مظاهر اسدی» شهید شد. او آخرین شهید پیش از نماز کربلا بود. چهره ی بزرگی که بعد از بنی هاشم به عظمت ایشان نیست. ابا عبدا... وقتی بر با لین او حاضر شد او را فقیه معرفی نمود. و فرمود:

«تو کسی بودی که هر شب یکبار قرآن را ختم می کردی». و معلوم می شود که شبها نمی خواهید تا قرآن را کامل بخواند. این کلام امام معصوم است و مبالغه ای در آن نیست. ا و همیشه می گفت: «ای کاش آقا امیر الان فرمان بدهد تا به قلب لشکر دشمن حمله ور شوم». صبح عاشورا وقتی که «شمر بن ذی الجوشن» به حسین (ع) نزدیک شده و ناسزا و جملات تلخی گفت امام نیز او را تحقیر نمود. و فرمود: «این کیست که در میدان آمده است و حرف می زند؟» امام او را کاملاً می شناخت.

یاران گفتند: این همان آدمی است که بر هفتاد شعبه خدا را می پرستد و وجودش هفتاد شاخه و برگ دارد؛ او انسانی متزلزل «مُذَبِّبٌ» و سردرگم است. در این موقع «مسلم بن عوسجه» که به شمر خیلی نزدیک بود به امام گفت: «او در تیرس من است؛ به من اذن دهید تا کارش را تمام کنم؛ آن چنان تیر بر دهانش بزنم که کلام در دهانش بخشکد.» اما امام فرمودند: «نه ما آغاز گر جنگ نخواهیم بود». بعد از این آمادگی یاران بود و بعدهم قضایایی اتفاق می افتد که الان قصد بررسی آنها نیست. هدف این است که افق دیگری را به عاشورا باز کنیم. امیدوارم این زمینه ای باشد تا در سالهای آینده بسط یافته تر و گسترده تر در مورد آن سخن گفته شود.

زمینه های ارتکاب به گناه

لازمه ی این بحث مقدمه ای است که طرح می کنم. توجه کنید انسانها وقتی مرتکب گناه می گردند زمینه هایی باعث می شود آنها در گناه گستاخ شوند. که عبارتند از:

۱- اینکه نگاه نکنند در مقابل چه کسی گناه می کنند: لا تَنْظُرِ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ بَلْ تَنْظُرِ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ: به کوچکی گناهتان نگاه نکنید به بزرگی کسی که در مقابل او گناه می کنید فکر کنید. نگاه نکن گناهت چیست. بین چه کسی تو را در این لحظه می بیند. شرم سار چشمی باش که لحظه به لحظه تو را می بیند. زیرا که: - لا تَأْخُذُ سِنَّةً وَ لا نَوْمًا؛ نه خوابش می گیرد و نه چشمی به هم می زند. پس اگر انسان با این نگاه ببیند؛ دست کم سه فایده دارد که عبارتند از:

۱- کار خوب را شیرین جلوه می دهد.

۲- درد و رنج را آسان می کند.

۳- انسان را از گناه باز می دارد.

حضرت حسین (ع) وقتی خون گلوی علی اصغر را به آسمان پرتاب می کرد؛ می گفت «هُوَ عَلِيٌّ يَا هُوَ عَلِيٌّ أَنَّهُ نَظَرَ بَعِينِ اللَّهِ». چون این خون در چشم خدا افشانده می شود و چشم خدا این صحنه را می بیند «هُوَ عَلِيٌّ» یا «هُوَ عَلِيٌّ» بر من آسان است، رنج مرا می کاهد. و آن را برایم قابل تحمل می کند. و این خیلی مهم است. حضرت زینب (س) نیز با همین جمله خودش را در گودال قتلگاه تسلا می دهد. تماشای

آن صحنه برایش خیلی سخت و سنگین بود. سرش را بلند کرد و گفت: «نزدیک است آسمان بر زمین فرو بیفتد. وا محمدا... وا علیا...».

شاید واقعاً اطراف گودال قتلگاه پیغمبر (ص) و علی (ع) را می دید مادرش زهرا را می دید. رو به ابا عبدا... نمود و خطاب کرد: - صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ؛ درود فرشتگان خدا بر تو باد. به معنای این است که فرشتگان را می دید. چشم زینب (س) چشم حسینی بود. ابا عبدا... به ایشان می فرمود: «أَنْتِ شَقِيقُ فُؤَادِي يَا شَقِيقُ فُؤَادِي»؛ ای نیمه ی وجود حسین (ع) ای پاره ی جگر حسین تو نصف منی تو نیمه ی منی. اگر کربلا را پنجاه، پنجاه کنم پنجاهش تویی پنجاهش منم. تو عین حسینی. چشم حسینی داری لذا زینب حضور فرشته ها را حس می کند. می خواهد این رنج را تسلا دهد. برای کسی که یک عمر با برادرزندی کرده است و حال نمی تواند از او جدا شود بسیار سخت است. از خود حضرت زینب (س) نقل است که: «در شب عاشورا، چند دقیقه داخل خیمه می نشستم بی طاقت می شدم زود می رفتم تا حسینم را بینم. یک نگاهی به او می کردم آرام می شدم و بر می گشتم». اما حال او را در گودال قتلگاه قطعه قطعه می بیند. این بخش ها زیاد گفته نشده. البته نگفتن آن هم بهتر است. وقتی حضرت زینب به گودال قتلگاه وارد شد مشاهده کرد که هر چه بر تمام شهداء کربلا گذشته بود یک جا بر ابا عبدالله وارد شده.

۳۶۰ زخم بر بدن ابا عبدا... نشسته بود، جای نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن مطهرش نمایان بود. افراد دشمن در گودال قتلگاه عقده ی دل را خالی می کردند. اگر تیر به چشم ابا الفضل خورده بود بر او نیز خورده بود. حتی بیش از اینها بر بدن مبارک او و دهان و گلویش، همان جایی که بوسه گاه پیغمبر بود تیر زده بودند. دست ابا عبدا... را جدا کرده بودند. پاهاش را قطع کرده و قطعه قطعه نمودند؛ «مقطع الاعضاء».

امام زمان (عج) بر بدن قطعه قطعه اش سلام می دهد. دستها و بازوان تا زیانه خورده ی زینب (س) توان ندارند. اما خاکها را پس می زند و به حسین (ع) می رسد. برای اینکه خودش را تسلی بدهد دستش را زیر بدن حسین قرار می دهد و بلند می کند و می گوید: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا» با خدا حرف میزند آرامش می یابد. چشم خدا را می بیند. به تعبیر حضرت نوح: «بِأَعْيُنِنَا»؛ و زیر نظر خدا کار کردن، انسان را آرام می کند. *الْأَبْدَانُ كَرِيهَةٌ... تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*؛ با یاد خدا دل ها آرام می گیرد. و سختی ها کاهش می یابد و انسان امیدوار می شود تا راه را طی کند. چون می داند کسی هست که هیچ چیز را از قلم نمی اندازد. تو را برای خودش نمی خواهد.

دیگران ما را برای خودشان می خواهند - گفتیم مشکل اینجاست که وقتی انسان ها مرتکب گناه می شوند. حواسشان نیست چه کسی آنها را می بیند و آخر کار را نمی دانند. اگر به انتها فکر کنند یعنی؛ فکر و عقلشان را به آینده پرتاب کنند. مطمئناً از ارتکاب به گناه دست می کشند. اگر انسانها در مسائل دنیوی

فکر کنند قاضی دنیایی هست تماشا گرانی هستند که همه مسائل را می شنوند و رسوایش می کنند. سخت است مرتکب اشتباهی شوند. می گویند :

«اگر می خواهید جلوی قاضی نایستید پشت سرقا نون بروید». اگر چنین نکردید رسوا می شوید شکسته و خوار می گردید. گاه در تصاویر تلویزیونی گناه کاران دستشان را پناه صورتشان قرار می دهند یا دوربین را شطرنجی می کنند تا شناخته نشوند. اما در دادگاه آخرت چه می کنند؟! آن جا که دیگر همه عریان هستند. رسوا و بی پرده در مقابل پروردگارشان ظاهر می شوند. ما اگر قول خدا را بپذیریم، می بینیم که بعد از قرائت قرآن می گوئیم: «صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ؛ حرف خدا راست است. خداوند درسوره ی مؤمنون آیه ی ۱۰۰ می فرماید: «ای انسان ها وقتی از این دنیا رفتید، چشمان تان را آن طرف باز کردید همه تان یک جمله بر زبان می آورید: 'رَبِّ الرَّجْعُونَ لَعَلِّيْ اِعْمَلِ صَالِحًا؛ خدایا مرا بر گردان قول می دهم عمل صالح انجام دهم».

ای خدا قول می دهم آدم بشوم و عمل صالح انجام دهم، این حرف را شما می زیند بنده می گویم و خیلی ها و همه این حرف را می زنند. کمی جلوتر که رفتیم می گوئیم حیف می توانستیم بهتر از این باشیم. می گویند در بهشت افراد وقتی به هم می رسند همه غبطه می خورند. مثلاً اگر کسی ذکر اضافه تری گفته است منزلش و لاتر است. غصه می خوریم که چرا ما اینکار را نکردیم. به درب بهشت که رسیدید؛ می بینید کسی را با چه اجلال و اکرامی می آورند در حالی که یک سایه بان روی سرش است و هاله ای از نور اطراف او را گرفته است. خودش هم نمی داند این چیست؟ می پرسد: «تو کیستی که مرا تا این لحظه همراهی کرده ای؟».

جواب می شنود: «یادت هست غمی از دل کسی گرفتی؟ حاجت کسی را بر آورده کردی؟ اکنون من همان نورانیتم که با تو همراه شده ام.»

- بِسْمِ ا... فَذُ خُلُوهَا قَبْطُمُ؛ مبارک باشد وارد بهشت شو. چون خواست وارد شود. می گویند :

«صبر کن؛ خودت تنها وارد نشو؛ از خدایت جز بهشت ۳۲ خواسته طلب کن تا با آنها وارد بهشت شوی».

این چقدر کمال است. آنجا غصه می خوریم که چرا از فرصت ها و موقعیت عمری که داشتیم به خوبی استفاده نکردیم. بیا ئید در زندگی مهندس عمران خود با شیم مهندسی کنیم زندگی و عمرمان را عُمران کنیم آباد کنیم تخریب نسازیم و زندگی مان را باز سازی کنیم. قرآن به همه ما گفته است: «باید کشاورز باشید بذر بیفشانید؛ الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرُ» «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». هر کس این دانه ها را جایی بیفشانند یا نیفشانند. و یا جای مناسبی نیفشانند. فرجام خوب و تلخ آن را بدنبال دارد.

اگر دسیسه به کار ببرد؛ «دَسَاها» خودش را گول زده است. خدا را نمی توان فریب داد. مکر انسان با خدا شکست خواهد خورد. «مَكْرُواً وَ مَكْرَأ... و اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» با خدا نمی توانید در بیفتید.

۲- ما دور نما را نمی بینیم چشمانشان را به دور پرتاب نمی کنیم تا حقایق را ببینیم.

بر اساس روایتی است که اگر انسان شیطان را از خودش دور کند خداوند ملکوت عالم را به او نشان خواهد داد. پشت پرده ها را نشان می دهد. اینجا ست که می بیند چه خبر است. چون پشت پرده هارا نمی بینی معترضی. همه ی تحلیل هایت غلط است. چون جلویت را نگاه می کنی. می گویند: «یکروز حضرت موسی (ع) در پیشگاه الهی عرض کرد: "خدایا یک بار عدالتت را به من نشان بده"». خداوند فرمود: «سخت است.» فرمود: «می خواهم عدالتت را ببینم». خداوند به او دستور داد: «فردا به کوه طور برو؛ کنار چشمه ی آنجا، سنگ بزرگی است که سوراخی دارد. پشت این سنگ پنهان شو عدالت مان را خواهی دید لیکن حق دخالت در آن را نداری» حضرت موسی (ع) در سپیده دم به آنجا رفت. لحظاتی بعد صدای پای اسبی را شنید. جوان سواره ای آمد و کنار چشمه نشست. دست و رویی شست و استراحتی کرد و رفت. اما کیسه ی پولش را جا گذاشت. اندکی بعد یک پسرک چوپان از کوه پایین آمد؛ تا خواست آبی بخورد؛ چشمش به کیسه ی پول افتاد. آن را برداشت و خوشحال رفت. و خدا را نیز شکر نمود. بعد از مدتی پیرمردی عصا، زنان آمد و کنار آب نشست. آبی نوشید؛ تا خواست آبی به صورتش بزند، جوان سواره بر گشت. اطراف پیر مرد را نگاهی کرد تا شاید کیسه ی پولش را بیابد ولی چیزی نیافت. به پیر مرد رو کرد و گفت: «کیسه ی مرا کجا گذاشتی؟»

پیرمرد گفت: «کدام کیسه؟» جوان گفت: من در چند لحظه پیش کیسه ی پولم را اینجا جا گذاشته ام. اگر آنرا پنهان کرده ای به من برگردان، پیر مرد انکار می کرد و جوان اسرار می کرد. سرانجام یقه ی پیرمرد را گرفت و او را درون آب انداخت و خشمگین رفت با خود فکر می کرد شاید آنرا در راه انداخته باشد. پیرمرد مدام در آب دست و پا می زد تا جان داد. قرار بود که موسی (ع) دخالت نکند. در این میان جبرئیل دستی بر شانه ی موسی (ع) کشید و فرمود: «خداوند سلام می رساند و می فرماید: "ما عدالتمان را نشان دادیم"». موسی گفت: «متوجه نمی شوم، چگونه؟» جبرئیل گفت: ماجرا این است. جوان سواره ای که تو دیدی؛ پدرش به دست این پیرمرد کشته شده است. ما اینجا قصاص کردیم. نه پیرمرد فهمید او کیست و نه جوان دانست که او قاتل پدرش است. و جوان سواره از پدر جوان چوپان به همان مقدار پول برده است. ما پول را به صاحبش برگرداندیم. نه او می داند که این پول پدرش است و نه جوان فهمید که پول را چه کسی برده. موسی ماچنین عمل می کنیم. لذا کسی نمی تواند در کار خلقت خدا متوجه امور گردد. زیرا در آن معادلات بسیار پیچیده و شگفتی وجود دارد. که چشم های عادی و نگاه های سطحی

نگر آن‌ها را نمی‌بینند. همین مسئله باعث شده تا قرآن ما را دعوت کند تا از این سطح عبور کنیم، به ژرفا برسیم و دور نماها را ببینیم؛

خطبه‌ی اباعبد... در روز عاشورا {با موضوع رجعت}

ابا عبد... نیز در کربلا می‌خواهد به افق‌های دور بنگرید، نه به چند روز کربلا و کوفه و نه به قیام توأبین که در سال ۶۳ یا ۶۴ هـ. انتقام گرفتند. و نه حتی به قیام مختار در سال ۶۷ هـ. و به جنایتکاران کربلا که یکی یکی آنها را دستگیر و مجازات نمودند. می‌دانید امام چشم‌ها را در کربلا به کجا پرتاب کرد. با این خطبه‌ی عجیب متوجه خواهید شد البته ایشان شش خطبه در کربلا دارد. خطبه‌ی زیر اختصاص به امام زمان دارد و امام حسین (ع) به رجعت و برگشت خود در آن اشاره می‌کند. فرمودند: «روزی امام زمان خواهد آمد. من هم می‌آیم و یقه‌ی شما را خواهم گرفت.» در دوران رجعت همه‌ی مردگان و قاتلان و ظالمان، زنده می‌شوند، شهداء نیز بر می‌گردند و در کنار حضرت مهدی (عج) قرار می‌گیرند.

این خطبه را جابر از زبان امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند. البته خود امام باقر (ع) نیز ناظر بر جریان کربلا بودند. خطبه خطبه‌ی عجیبی است بسیار گویاست و به مسائلی اشاره می‌کند که حتی در مورد ظهور امام زمان نیز کمتر طرح شده. ببینید وقتی امام زمان می‌آیند چه مسائلی با ایشان همراه است. فرمودند:

«فَأُخْرِجُ خُرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خُرْجَةَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا وَ حَيَاةَ رَسُولِ... (ص).»

دردوره‌ی رجعت امام علی (ع) می‌آید تا امام زمان را در کشتن شیطان یاری دهد. حضرت مسیح نیز می‌آید - گرز ویژه‌ای به همراه دارد که برای کشتن شیطان الزامی است - صحنه عجیب است و فضا و شرایط!

«وَفِدْمِنَ السَّمَاءِ» آن روز همه خواهند دید سفره‌ی میهمانی بزرگی را که برای حسین (ع) تدارک می‌بینند. آن سفره از آسمان خواهد آمد. میهمانی آسمانی است. غذاهایی که بر این سفره می‌چینند همه به برکت وجود من است. و «من» را اینگونه تعبیر می‌کند: «برای من حسین که می‌خواهم به دنیا برگردم سفره می‌اندازند.» همه جا در گستره‌ی زمین سفره می‌اندازند. «لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ؛ پیش از این در زمین کسی چنین میهمانی ندیده است.» من شما را دعوت می‌کنم کنار این سفره بنشینید در حالی که پدرم امیرالمؤمنین و جدم پیغمبر هستند و شما هم در کنار من باشید.

«وَلِيَنْزِلَنَّ إِلَيَّ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ»؛ آن روز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل «وَجَنُودٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ سپاهیان از فرشتگان از جمله، میکائیل، جبرائیل و اسرافیل می‌آیند. در زیارت ناحیه نیز داریم که زمانی که حضرت ابا عبد... در گهواره بود. فرشتگان آسمانی خدمت اباعبدالله می‌رسیدند و افتخار گهواره جنابانی حسین (ع) را داشتند و «ناغاهُ مِيكَائِيلُ» میکائیل برایش لا لایی می‌خواند. «وَلِيَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ»

پیغمبر و پدرم می آیند. «نا و آخی» من و برادرم امام حسن مجتبی (ع) می آئیم. «وَجَمِيعٌ مِّنْ مَّنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي حَمُولَاتٍ مِّنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ»؛ گروهی می آیند که خداوند افتخار ویژه به آنان می دهد و سوار بر مرکبی خاص هستند. منظور شهداء و شیعیان هستند. این مرکب چه مرکبی است که شهداء سوار بر آن به خدمت حضرت ابا عبد... می رسند؟! جنس این مرکب دورنگ است و از جنس نور است؛ «خَيْلٌ بُلِقُ مِنْ نُّورٍ». نمی دانیم که معنایش چیست؟ و چه وسیله و ماشینی است با انرژی هسته ای کار می کند یا با... البته نه پیکان و نه پراید است بلکه اختصاصی است و از طرف خداوند فرستاده می شود. حرف حرف حسین (ع) است و هیچ تردیدی در آن نیست. پسر پیغمبر به دشمن می گوید:

بیچاره ها بیائید می خواهم در این شرایط باز شما را دعوت کنم شما مقابل من ایستاده اید و می خواهید مرا بکشید؟ «لَمْ يَرْكَبْهَا مَخْلُوقٌ»؛ دست دوم نیستند. که تا استارت بزنی ده تا مشکل ایجاد شود. «ثُمَّ لَيَهْزَنَنَّ مُحَمَّدًا لُؤَاءَهُ»؛ نا گهان پرچمی بر افراشته می شود و تکان می خورد که پرچم پیغمبر است. «وَلْيَدْفَعَنَّ إِلَيْهِ قَائِمَنَا» چه اتفاقی می افتد؟ پیغمبر پرچمش را بدست مهدی (عج) می دهد «مَعَ سَيْفِهِ»؛ شمشیرش را به دست مهدی (عج) می دهد.

این سلاح به اعتبار آن روز شمشیر بود. ممکن است این شمشیر سلاح امروزی باشد. «ثُمَّ إِنَّا نَمُكِّثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»؛ دیگر تا قیامت روی زمین می مانیم. تا وقتی که خدا بخواهد من زنده ام (تا قیامت). در دوره رجعت بعد از امام زمان (عج) پرچم در دست ابا عبد... است و تا قیامت حکومت خواهد کرد. به این دوره «رجعت» گویند.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: اگر بعد از اصول دین می توانستم اصل ششمی طرح کنم آن رجعت بود. یعنی: وزن رجعت را در کنار اعتقاد به توحید معاد و نبوت و عدل قرار داده است. این مهم بودن مسئله رجعت را می رساند.

«ثُمَّ إِنَّ أُمَّةً يُخْرِجُ مِنَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُهْنٍ» خداوند از مسجد کوفه چشمه ای می جوشاند که شبیه به روغن است. و «وَعَيْنًا مِنْ لَبَنٍ»؛ و چشمه ای هم از شیر. و «وَعَيْنًا مِنْ مَاءٍ»؛ و چشمه ای از آب می جوشاند. آیا منظور این است که مثلاً ما اینجا نشسته ایم و یک چشمه ای بیرون می آید. یا زبان تمثیلی است و بلکه یک زبان نما دین است و قضیه ای دیگر پشت این کلام ها نهفته است.

امام زمان (عج) از خوزستان عبور می کند یک میلیون نفر او را همراهی می کنند. خیلی ها کفش نمی پوشند زیرا می ترسند از امام جا بمانند. با او از بصره حرکت می کنند و به سمت کوفه می روند. پس از جوشش چشمه ها؛ «ثُمَّ إِنَّ أُمَّةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَيَبْعَثُنِي إِلَى الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ»؛ شمشیر

پیامبر به او داده می شود امیرالمومنین نیز هست . و حرکت بسوی شرق و غرب آغاز می شود . یعنی فتح جهان. « و لا آتی علی عَدُوِّ وِ الْاَ اَهْرَقْتُ دَمَهُ »؛ آنروز هیچ دشمنی نمی ماند مگر اینکه من خونش را بریزم. - آن روز هیچ بتی نمی ماند - « و لا ادْعُ صَنَمًا اِلَّا اَحْرَقْتُهُ »؛ هیچ بت و قدرتی در دنیا نمی ماند مگر آن که آن را می شکنم . همه ی قدرتهایی که در دنیا هستند نابود می کنم . « حَتَّى اَقَعَ اِلَى الْهِنْدِ »؛ می رسم به هند. « فَاَفْتَحُهَا » فاتح هندی شوم حتی هند را فتح می کنم (در آن روز گارهند گستره ی بسیار بزرگی را شامل می شده) « وَاِنَّ دَانِيَالَ » چه کسی با من همراه می شود ؟ حضرت دانیال یونس و یوشع . « يَخْرُجَانِ اِلَى اميرالمومنين » همه آنها خدمت امیرمومنین (ع) می آیند . و می گویند: « صدق ... و رسوله »؛ راست گفت خدا و رسول. پس معلوم است در آن زمان این وعده به آنها هم داده شده . « وَيَبْعَثُ ا... مَعَهُمَا اِلَى الْبَصْرَةِ » و حرکت به سمت کجا آغاز خواهد شد ؟ به سمت بصره . که در نهج البلاغه هم به آن اشاره شده است . « وَيَبْعَثُ ا... اِلَى بَصْرَةَ سَبْعِينَ رَجُلًا » به فرماندهی حضرت دانیال و یوشع □ هفتاد نفر برگزیده می شوند تا بصره را فتح کنند. این هم مأموریتی است که به آن ها داده می شود. « فَيَقْتُلُونَ مَقَاتِلِهِمْ »؛ می کشند قاتلان را. « وَيَبْعَثُ ا... اِلَى بَغْنَاءِ اِلَى الرُّومِ » ارتش مسلح ایشان به سمت روم (منظور اروپا است) حرکت می کند و آن جا را نیز فتح می نماید .

آری ابا عبد... در روز عاشورا آینده جهان را ترسیم کرد . تا دشمنان بفهمند در مقابل چه کسانی ایستاده اند و دریغ ! که این افق رشد یافته ی فکری و فهم وجود ندارد. « فَيَفْتَحُ اللهُ لَهُمْ لَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهٌ اِلَّا رَضِيَ اَعْمَى »؛ آن روز هیچ نابینایی روی زمین پیدا نمی شود همه بینا می شوند و « و لا مُقْعَدٌ »؛ و هیچ زمین گیری پیدا نمی شود . اوضاع خوب می شود و ابا عبد... دنیا را اینگونه می سازد و « و لا مَبْتَلِي »؛ هیچ گرفتاری آنروز پیدا نمی شود . « اِلَّا كَشَفَ ا... عَنْهُ بَلَاءٌ بِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ »؛ بوسیله ما اهل بیت همه ی گرفتاری ها آن روز دور می شوند. این یکی از خطبه های ابا عبد الله است ببینید چه آقای عزیزی داریم . آن وقت این آقا ساعتهای کوتاهی بعد از این تنهایی شود « فَنَظَرَ اِلَى يَمِينَا وَ شَمَالًا » نماز عاشورا بر پا می شود. « سعید بن عبد... » و « عمر بن قرضه » یاران وفادار امام به شهادت می رسند. امام نگاهی می کند می بیند چند یار بیشتر ندارد . همه عاشقانه اذن میدان می گیرند و جان فشانی می کنند و سپس نوبت بنی هاشم می رسد . من بسیار دوست داشتم از بنی هاشم بیشتر سخن گفته شود، از قاسم، پسر مظلوم امام مجتبی احمد (که درباره ی او بسیار کم گفته شده) سه ستاره ای که گرد مهتاب کربلا می چرخیدند. سه برادر ابا الفضل العباس. تک تک آنها در این زمان اذن میدان می گیرند و شهید می شوند . ابا عبد... میدان را در بعد از ظهر نظاره می کند سرخ گلگون و ارغوانی یاران همه شهید شده اند. « فَنَظَرَ يَمِينًا وَ شَمَالًا »

نگاهی به چپ و راست کرد در کربلا هیچ کس نبود تنهای تنها مانده است . صدای مظلومیتش بلند شد .
 «هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنَا لَوْجِهٍ ا... هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولٍ ا...» ناگهان صدایی بلند شد . چه
 کسی بود ؟ سرباز کوچکش علی اصغر اعلام آمادگی کرد . اصغر را به میدان آورد و گفت : «ای مردم
 اگر فکر می کنید من این کودک را بهانه کرده ام تا خودم را سیراب کنم شما خود ببرید و سیرابش
 کنید.» سیرابش کردند چه سیراب کردنی.....!؟

« لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي كَيْفَ اسْتَسْقَى لَطْفِي فَأَبُوا يَرْحَمُونِي »

کاش همه تان در کربلا بودید و می دیدید که اصغر را چگونه سیراب کردند . « سکینه می گوید: «از
 سوراخ خیمه که بر اثر تیر باران صبح سوراخ شده بود . نگاه کردم؛ بابایم را دیدم که با شرمندگی عبایش
 را به روی این کودک کشید و جلو و عقب می رفت .

وَسَيَعْلَمُو الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

عاشورا ۸۴ - کد نوار ۸۲ س -